عنوان:

فهم محسوس تقوا و مراقبه

|  |  |
| --- | --- |
| شناسنامه مطلب | |
| کد مطلب | t-124 |
| رده | تزکیه‌ای/تقوای عمومی/اصلاح اندیشه/تغییر بینش/نسبت به دین |
| برچسب | اصلاح اندیشه، دین، تقوا، مراقبه، تربیت نفس |
| توضیحات |  |

قرآن ما را متوجه فرموده است به این که ما از جهات مختلف، تحت مراقبه دقیق و شدید هستیم و لحظه به لحظه حركات ما تبدیل به یك شخصیت دیگر می­شود و توسط ملائكة‌الله در عالم بعدی، پس از اتمام دوران این عالم و جدا شدن از بدن مادی، براساس همان كارها لحظه به لحظه زندگی پیچیده­ای را تشكیل می­دهد. حتی قرآن می­فرماید: هیچ لفظی از شما صادر نمی­شود مگر این که ماموری هست كه آن را ثبت می­کند و منظور از نامه­ی اعمال، وجود كاغذ و طومار و قلم و... نیست.

اگر افق فكری ما، درپهنه هستی، این چنین باز شود و پیوستگی دقیق و بسیار حساس این عالم ها را توجه كنیم، خود به خود، حالتی در ما پیش می­آید، كه ما هم مراقب اعمال خودمان می­شویم. این مطلب در قرآن به صراحت امر شده و یكی از ضروریات زندگی است. این مراقبه، زیربنا و ركن سیروسلوك است و بقیه مراقبه­ها، به بركت نورانیت این مراقبه، باطنشان ظهور می­كند. منهای این مراقبه، هر دستورالعملی را با هر قدرت مجاهده انجام دهیم، آثار آن ظهور پیدا نخواهد كرد؛ چون با نورانیت آن، آثار این مراقبه­ها ظاهر می­شود.

در سوره حشر آیه 18 می­فرماید:

"يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ"

این که فرموده "یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ" یك مطلب است ، "وَلْتَنظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ" یك مطلب دیگر و "وَاتَّقُوا اللَّهَ" مطلب سوم و "إِنَّ اللَّهَ خَبِیرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ" یك مطلب دیگر است.

از اول تا آخر آیه همه درباره مراقبه است.

اولا خطاب، برای مومنین است، چراكه تا كسی وارد چنین وادی‌ای نشده و افق فكری او در پیوستگی این عالم با عالم غیب باز نشده، این گونه مطالب برای او قابل درك نیست و چه بسا مسخره هم بكند. مانند بچه ای كه به كلاس رفته و چون نمی­تواند پیوستگی مطالب مطرح شده در كلاس را برای زندگی 20سال آینده ربط دهد، بنابراین بالاترین پیروزی برای او، این شده است كه مثلا بر روی صندلی تازه نشسته است، یا این که زورگفتم وصندلی تازه را من گرفتم، یا این که در بهترین كلاس نشستم ویا این که در ورزش كاپیتان شدم. یعنی لذت هایی را كه در این دوره­ی محدود برمی­دارد، آن قدركوچك است كه به همین ها دل خوش می­كند.

پس قرآن، كسانی را خطاب می­كند كه ایمان آورده اند: "یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ"

در این آیه تقوای الهی را دوبار تكرار می­كند: اولی انجام وظیفه است یعنی انجام واجبات و ترك محرمات.

پس می­فرماید**:** "وَلْتَنظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ" باید نفس به آن چه که فرستاده است، توجه كند.

اگر انسان تقوای اوّلی را پیشه كند، قابلیت پیدا می­كند به نفس و فطرت خود برسد و این نفس توجه كند كه من این هیکل نیستم. یعنی آن‌قدر مجاهده كنیم كه به حقیقت خود برسیم كه این، مجاهده­ سخت و ضروری می­خواهد. اگر برسیم، تازه وارد آستانه­ی سیروسلوك شده­ایم. هرچه الان انجام می­دهیم، نمی‌توانیم حس كنیم كه منم كه می­بینم، بلكه به چشم توجه می­كنم، حداكثر اگر كمی از این علوم دبیرستانی بلد باشیم، می­گوییم كه بله مركز بینایی در مغز است! اما نمی­توانم بفهمم كه من می­گویم، من می­شنوم، هنوز نرسیده­ایم.

یك قالب یخ دو جور شنا می­كند. یكی این که از این طرف استخر به آن طرف می­رود. اما یك شنای دیگر دارد و آن این که از درون خود، ذوب می­شود و حس می­كند كه من همان آب هستم. ما شبیه همان قالب یخیم كه هنوز درهیكل خود شناوریم. اما این که برسیم كه منِ ­خود را احساس كنیم و به بركت آن، هستی را احساس كنیم و این که من، از جنس همان هستی است، در این صورت سرنوشت انسان عوض می­شود. هنوز به آن نرسیده­ایم، اگر انسان ایمان اولی را پیدا كرد و آنگاه آن ایمان اولی را در ترك محرمات و انجام واجبات جدی بگیرد و اگر هم قبلا خیلی سرسری زندگی می­كرد، همه را شروع به پاک کردن بکند، آنگاه آمادگی پیدا می­كند.

مطلب را بیش از این باز نمی­كنیم. بازكردن این گونه مطالب، به جز این که تخیلات را تحریك كند، فایده­ای ندارد. رسیدنی است و ممكن است!

اگر انجام واجبات و ترك محرمات را خیلی جدی بگیرد، آنگاه كم كم میتواند به حقیقت برسد. خیلی هم راه دور و درازی ندارد. راهی بسیار نزدیك و مستقیم، من را احساس خواهدكرد. آن وقت (وقتی به حقیقت نفس رسید) این نفس باید توجه پیدا كند. یعنی حقیقت خود انسان باید توجه پیداكند كه: " مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ" به آن چه كه فرستاده است برای فردا. این جا مرحوم علامه طباطبایی(ره) بیانی دارند كه: تقوای بعدی چیست؟ (می­فرمایند): اگر انسان به چنین رشدی برسد و مشاهده كند كه اعمال او تبدیل می­شود به یك حقایق حساس تر و بالاتر، آن وقت جدی و حساس خواهد شد، چون اهمیت آن را می­فهمد.

علامه طباطبایی(ره) مثالی را می آورند: مثلا كسی كالایی را درست می­كند. یك وقت، كالا آن قدر اهمیت دارد كه دوباره آن را بررسی می­كند، كه نكند اشكالی داشته باشد. با دید یك مشتری ریزبین به آن نگاه می­كند. این همان تقوای دوم است. نگاه كردن برای اصلاح نواقصی كه احیاناً داشته باشد.

دراین جا هم من توجه خواهد كرد كه چه چیزی درست می­كند، در رحم مادر، خودمان اختیار دخالت در ساختار این جسم را نداشتیم، اما الان اختیار دست خودمان است. آیا اگر آن جا هم اختیار، دست خودم بود، وقتی چشم و گوش را درست می­كردم، توجه نمی­كردم، این چشم و گوش، یك عمر قرار است برای من كار كند.

درباره­ی رحم مادر می­گوییم من كاره­ای نبودم، بالاخره هرطور شد، چندروز بعد، خاك می­شود! الان من برای زندگی آن عالم، دوست زیبایی را درست می­كنم، باید توجه كنم كه این دوست باید خیلی باوفا باشد، ثابت قدم باشد و وسط راه مرا رها نكند و... . باغی را كه برای آن عالم درست كردم و .... همه را درست وارسی كنم. الان دست خودم است و می­دانم. اگر از باطن به این رسیدم، دیگر نمی­گویم كار خیر انجام دادم و تمام شد! یك بار كار خیر كردم، چند بار بررسی می­كنم، نكند آفت داشته باشد، نكند از بین برود و... .

چنین انسانی از عجب و غرور و توقّعات طلبكارانه از خدا و خود برتربینی و از هر چیزی كه عمل صالح را، بعد از انجام تهدید می­كند، به دور است.

" إِنَّ اللَّهَ خَبِیرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ" هم، مراقبه­ی خداست برای ما. اگر انسان این مراقبه را بكند، نفسش را می­بیند. بعد قرآن می­فرماید:

"وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُوْلَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ"

ونباشید مانند كسانی كه خدا را فراموش كردند، پس درنتیجه خدا هم حقیقت خودشان را از خودشان به فراموشی انداخت.(كه تهدید بزرگی است!) و در نقطه­ی مقابل، مژده­ی بزرگی است كه اگر مجاهده كنید به چنین حقیقتی می­رسید. چون انسان اگر به این برسد، هم چنان كه در بحث"وَلِلّهِ غَیبُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ..." مطرح است، می­رسد به این که مالكیت این عالم، مال الله است. اگر به این رسید، دیگر خودش را فراموش نخواهدكرد. اما اگر به خدا نرسید، البته خدا حقیقت خودش را از خودش فراموش خواهدكرد.

مثل بچه ای كه تازه راه رفتن یادگرفته، وقتی برایش كفش قرمز می­خرند، او دیگر تمام توجهش به راه رفتن نیست، به كفش است. آن روز اصلا از خوشحالی ناهار نمی­خورد. آن قدر ازخودش دور شده كه به این جسم هم توجه ندارد. به كفش و لباسی كه پوشیده نگاه می‌كند. توجه از این بدن هم دورتر رفته است. حتی روزی بود كه این را هم متوجه نبود. اگر او را در گهواره طلایی هم می­گذاشتی متوجه نبود، حتی گریه كردن خود را هم متوجه نبود.

"فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ": خدا حقیقت خودشان را ازخودشان به فراموشی انداخته است، این مصیبت بزرگی است.

" أُوْلَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ": آنها، همانا فاسقند.

کتاب فطرت، پایگاه ندای پاک فطرت